

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا محمد و آله الطيبين الطاهرين المعصومين، لاسيما بقیة الله في الارضين اروحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف

حلول ماه شريف شعبان را كه مشحون از خيرات و بركات از جهات مختلف است خدمت شما اعزه تبريك و تهنيت عرض مي كنم و اميدوارم كه خدای متعال به همه ما توفيق استفاده شايسته از اين ماه شريف را عنايت بفرمايد كه هر عملي در اين ماه آثار شگفت آوري نسبت به ماه های ديگر به حسب آنچه كه از بعض روايات استفاده مي شود دارد، حتي كارهای عادي و معمولی حسنه مثل برّ به يك مؤمن، يك امر به معروف، يك نهي از منكر كه اينها در روايات مثال زده شده است و خیلی خسران است كه انسان اين فرصت هایی را كه خدای متعال برای او قرار داده است و پيش آورده است كه انسان نمی داند در تمام مدت عمرش چند بار ماه شعبان را درك می كند و چنین ایامی را درك می كند. ان شاء الله از پرداختن به اموری كه وقت را صرف يك اموری می كند كه خیلی اهميت ندارد ما از آنها صرف نظر كنيم و وقت هایمان را صرف اموری كنيم كه ان شاء الله مایه به دست آوردن اين بركات كنيم همانطور كه در صدر همین روایتی كه اشاره كردم كه در اين روایت امير المؤمنين سلام الله عليه از رسول خدا نقل می كنند، به حسب اين روایت كه «إِنَّمَا صَمِيَّ شَعْبَانَ لِتَشَعُّبِ الْخَيْرَاتِ فِيهِ» در صدرش اين است كه حضرت عبور می فرمودند و يك جمعيت از علماء كه نشسته بودند و در مسائل كلامی بحث می كردند و بحث هایشان خیلی هم داغ شده بود و پر سر و صدا بود و خیلی گرم مباحثات اينچنينی بودند، حضرت هم كه رد می شدند از حضرت خواستند كه وارد حلقه آنها بشود، در مجلسشان بشوند و تشریف بياورند آنجا و بنشينند در آن مجلس، حالا شايد برای اين هم بوده است كه استفاده كنند، اما حضرت مثل اينكه قبول نفرمودند و منع كردند آنها را. فرمودند اين ابحاثی كه شما (كه ظاهراً راجع به قضا و قدر بحث می كردند) می فرمودند اين بحث ها به چه درد شما می خورد؟ به كجا می رسيد با اين بحث ها؟ يك سلسله بحث هایی است كه ... مخصوصاً برای يك سلسله افرادی كه درك آن موارد به نهايت هم نمی رسد، اينها فايده ای برای شما ندارد و حيف است - كه روز اول ماه شعبان هم بود - كه شما وقتتان را صرف اين می كنيد و از خيرات و بركات امروز خودتان را محروم می كنيد. ان شاء الله خدای متعال به ما توفيق بدهد كه از اين ماه شريف استفاده بهينه را بتوانيم داشته باشيم.

خب، بحث در اين بود كه آیا تمسك به اطلاعات چه لفظی و چه مقامی برای موضوعات مستحدثه می توانيم بكنيم يا نه؟ فعلاً مقام اول در تمسك به اطلاعات لفظی است برای امور مستحدثه، مثل اينكه تمسك كنيم به دليلی كه می گويد «المسافر يقصر اذا سافر ثمانی فرسخ» به اينكه اگر اين مسافر با طياره مثلاً مسافرت كرد كه اين

موضوع مستحدث است آن هم مشمول این روایت است و اطلاق شاملش می‌شود، آن هم یقصر؟! و به «أوفوا بالعقود» مثلاً تمسک کنیم و بگوییم عقد بیمه‌ای که در آن ازمنه نبوده است و الان نو پیدا است بگوییم این هم عقد و «أوفوا بالعقود» این را هم شامل می‌شود.

بعضی گفته اند که نمی‌توانیم تمسک کنیم، آنهایی که گفته اند نمی‌توانیم تمسک کنیم به بعضی ادله استدلال

کرده اند:

دلیل اوّل که دیروز دلیل اوّل را توضیح دادیم و حالا اجمالاً عرض می‌کنیم که جوابش را بخوانیم این است که تمسک به اطلاق در جایی درست است که آن موردی که می‌خواهیم بگوییم اطلاق شاملش می‌شود آن جزء موضوع له لفظ باشد و معنای اصلی لفظ شامل آن بشود، حالا نمی‌دانیم گوینده که این لفظ را به کار برده است آن فرد را هم اراده کرده است یا اینکه علیرغم اینکه لفظ صلاحیت ذاتی دارد که آن را شامل بشود آن را اراده نکرده است و یک قیدی به لفظ زده است که آن را نگیرد. مثلاً گفته است «أكرم العالم» عالم یعنی کسی که علم بلد است حالا سواء اینکه آن علم فقه باشد، آن علم ریاضیات باشد، آن علم تاریخ باشد، آن علم جغرافی باشد همه را می‌گیرد. خودش صلاحیت دارد، اما حالا که می‌گوید «أكرم العالم» نمی‌دانیم از این عالم یک معنایی اراده کرده است که همه این افرادی را که صلاحیت ذاتی دارد که این واژه آن را بگیرد می‌گیرد یا نه مقصودش عالم فقیه است؟ قید زده است، اینجاها جای تمسک به اطلاق است. اما اگر یک لفظی اصلاً ذاتاً نمی‌تواند یک مصادیقی را بگیرد اینجا تمسک به اطلاق غلط است، مثل مثالی که دیروز می‌زدیم، گفته است «فی الغنم الصائمه زکات» ما بخواهیم بگوییم اطلاق «فی الغنم صائمه زکات» شتر را هم شامل می‌شود! اصلاً غنم شامل شتر نیست، معنا ندارد بگوییم اطلاقش آنجا را می‌گیرد. یا اگر یادتان باشد در بحث صحیح و اعم، آنجا می‌فرمودند صحیحی‌ها در موارد شک نمی‌توانند به اطلاقات ادله تمسک کنند. مثلاً اگر شک می‌کند به اینکه نماز بی قنوت آیا درست است؟ نماز بی قنوت و آیا قنوت جزء صلاة است یا نه، نمی‌تواند صحیحی بگوید که مولی گفته است صلّ و نماز بی قنوت هم صلاة اسمش است، نه اگر صحیحی شدیم صلاة بی قنوت اصلاً صلاة نیست پس شاملش نمی‌شود.

در اینجا هم حالا گفته می‌شود، این مستشکل اینطور می‌گوید که واضع لغت آن روزی که این لغات را وضع کرده است یعرب ابن قحطان بوده یا هر کسی که بوده است در زبان عرب مثلاً این اصلاً به مخیله‌اش خطور نمی‌کرده سفر با طیاره را تا این واژه سفر را وضع کرده باشد برای انتقال از نقطه‌ای به نقطه دیگر حتی با طیاره، نه آنچه که در ذهنش بوده است این بوده که راه برود یا سوار اسب بشود و همین چیزها، اما اصلاً به مخیله‌اش خطور نمی‌کرده با هواپیما، با ماشین هم شاید همینطور بوده باشد و خطور نمی‌کرده. پس اصلاً این حصّه داخل

در موضوع له نیست و وقتی نیست شما چطور می خواهید تمسک به اطلاق کنید؟ این مثل این است که به «فی الغنم صائمه» تمسک کنید و بگویید که در شتر هم زکات است. این مثل آن می ماند. این اشکال.

حالا بیان اشکال را بخوانیم:

«وتقريب هذا الوجه: أنّ قصارى ما يقتضيه الخطاب المطلق شمول ما وضع له اللفظ لما يصدق عليه» نهایت چیزی که اقتضاء می کند او را خطابی که مطلق است چیست؟ «شمول ما وضع له اللفظ لما يصدق عليه» شامل شدن آن معنایی که وضع گردیده شده است برای او لفظ «لما يصدق عليه» برای همان افرادی که صادق است بر آنها، می گوید شاملش می شود، همان هایی که ذاتاً می تواند آنها را بگیرد و شاملش می شود در این بیان مولی هم صادق است بر آنها شامل آنها هست. «فخطاب (أكرم العالم) يشمل كل من يصدق عليه عنوان (العالم)» ذاتاً هر چیزی ذاتاً عنوان عالم بر آن صادق است و صلاحیت دارد مولی هم که گفته است «أكرم العالم» قید به آن نزده است و همه آنها را شامل می شود. «يشمل كل من يصدق عليه عنوان (العالم) و يكون من مصاديقه دون من لم يكن كذلك» دون آن افرادی که اینچنین نیستند و عالم شامل آنها نمی شود مثل جاهل، مثل سنگ، اینها را که عالم شاملش نمی شود «و الألفاظ إنما وضعت للمعاني المتصورة لدى الواضع» الفاظ وضع شده اند برای معانی ای که تصور گردیده شده اند نزد واضع چون وضع همانطور که در اصول و منطق به ما یاد داده اند واضع باید چه کند؟ لفظ را تصور کند معنا را تصور کند و لفظ را بر معنا وضع کند. اگر یک معنایی را اصلاً تصور نکرده است و به ذهنش نمی آید چطور لفظ را بر آن وضع کرده است؟

س: معنا و مصداق را نمی توانیم بگوییم؟ معنای عالم یعنی کسی که علم دارد حالا علوم جدیدی که آمدند شک می کنیم که شامل آن می شود یا نه می گوییم این مصداق آن علم هست یا خیر؟ ...
ج: یعنی بعبارة أخرى (حالا فعلاً اینطور می گوییم) کأنّ آن معنا را طوری می دیده است که معلوم نیست شامل آنها می شود.

حالا بگذارید اشکال را بخوانیم تا در مقام جواب ببینیم چه جواب می دهد، فعلاً دارد اشکال را اینطور می گوید دیگر.

س: ...

ج: می گوید حتماً نیست، به حضرت عباس واژه عالم ...

س: ...

ج: به همه جدیدها می گوییم نه شبهه است، می دانیم اینها جزء موضوع له نیست، حرف این است. همه مصادیق نوپیدا می دانیم جزء موضوع لهها نیست و خارج از موضوع لهها است، پس اطلاق آن الفاظ و آن معانی نسبت به

اینها غلط است نه اینکه تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه است، اصلاً غلط است. همانطور که تمسک به «فی الغنم صائمة زکاة» برای شتر غلط است چون به حضرت عباس می‌دانیم که شتر اسمش غنم نیست و معنای غنم شامل شتر نمی‌شود.

س: یعنی عرف مصداق نمی‌داند.

ج: نه عرف، واقعاً نیست، به عرف هم کار نداریم، واقعاً نیست چرا؟ داریم از بابا حساب می‌کنیم و می‌گوییم در ذهن واضح نیامده است اینها، آنکه دارد الفاظ را وضع می‌کند وقتی این معنا در ذهنش نیامده است چطور این لفظ را بر آن معنا وضع کرده است؟ به عرف هم کار نداریم اصلاً، استدلال داریم می‌کنیم و برهان داریم اقامه می‌کنیم، می‌گوییم واضح لغت باید این معنا را تصور کرده باشد تا برایش وضع کرده باشد، اصلاً این معنا را تصور نمی‌توانسته کرده باشد و نکرده است، پس لفظ هم بر آن وضع نکرده است.

س: حتی اگر در مرتکزش بوده باشد؟

ج: نبوده است، می‌خواهیم بگوییم این چیزها نبوده است اصلاً، مسلم نبوده است در مرتکز او.

س: ...

ج: شما آنجا اشکال بفرمایید، به آنجا که رسیدیم. الان داریم چه می‌کنیم؟ داریم برهان اقامه می‌کنیم، این برهان است. می‌گوییم واضح باید معنا را تصور کند تا لفظ را بر آن وضع کند یا خیر؟ این معانی نوپیدا اصلاً به مخیله آن واضع خطور نمی‌کرده تا این لفظ را بر او وضع کرده باشد، پس این الفاظ اصلاً شامل اینها نمی‌شود و وقتی شاملش نمی‌شود چطور می‌گویید اطلاق دارد؟ اطلاق برای جایی است که لفظ صلاحیت ذاتی دارد یعنی واضع وضع کرده است برای این، حالا این مستعمل نمی‌دانیم که اراده اطلاق کرده است که آن را هم بگیرد یا نه؟ اما در جایی که خود لفظ اصلاً ذاتاً واضع برای آن معنا وضع نکرده است نوبت به این نمی‌رسد که بگوییم مستعمل در مقام استعمال اراده اطلاق کرده است که این لفظ آن را هم شامل بشود یا نه.

«و لما كانت الصادق الجديدة غير متصورة له (یعنی للواضع) بل و غير معقولة عنده أحياناً» بلکه اصلاً گاهی

نه تصور، بلکه اگر تصور هم کرد می‌گوییم معقول نیست چنین چیزی تا ... وضع بکنند؟ همانطور که پنج قسم گفتیم از اقسام، بعضی‌هایش اصلاً غیر معقول بود. «کان وضعه» چون اینچنینی است، این کان جواب آن لما است «کان وضعه للألفاظ» می‌باشد وضع واضع برای الفاظ «مختصاً بالحصّة غير الشاملة للمصداق الجديدة» این اصلاً این لفظ را آمده است وضع کرده است برای یک حصّه‌ای که اصلاً شامل مصداق جدید نمی‌شود. «مثلاً إن لفظة (الأم) موضوعة للتي تحمل الولد في بطنها بعد نشوء الولد من مائها» کلمه أم وضع شده است در لغت عرب برای خانمی که حمل می‌کند فرزند را در رحم خودش بعد از نشوء آن ولد از ماء خودش، حالا به طور امتزاج با ماء

زوجش، اما از ماء خودش باشد، «من نطفة امشاج» پس ولد را در رحم داشته باشد آن ولدی که از ماء خودش خلق شده است و نشو پیدا کرده است، این برای این وضع شده است «و حیث إن الواضع (آن وقت) لم تصوّر نشوء الولد من ماء امرأة و حمل امرأة أخرى له» اصلاً در ذهن واضح کلمه أم آن روز نمی آمده که می شود یک خانمی حمل کند در رحم خودش ولدی را که از ماء خودش نیست، از ماء یک خانم دیگری است، از آنجا برداشتن تلقیح کرده اند به این و این اصلاً در ذهنش نمی آمده. پس واژه أم را اصلاً برای چنین زنی که تلقیح کردند ماء زن دیگری را به او اصلاً وضع نکرده اند، بنابراین چون وضع نکرده است اگر یک روایتی دارد می آید می گوید که ولد أمّش محرم است یا از أمّش این ارث را می برد اصلاً شامل این ولدی که به تلقیح درست شده است نمی شود. نمی شود گفت اطلاقش این را می گیرد چون اصلاً این واژه أم در لغت عرب یک معنایی دارد که شامل این اصلاً نمی شود و وقتی شامل این نمی شود چطور می گویند که اطلاق دارد؟ «إن الواضع لم يتصور نشوء الولد من ماء امرأة و حمل امرأة أخرى له» و حیث إن الواضع لم تصوّر این را «لم تكن مثل هذه الأمومة (مثل این مادری) و الولادة مورد اللغوی القديم، و معه» یعنی مع این عدم کون این أمومة و ولادت مورد اللغوی القديم «فقصور عموم (الأم) عن الشمول لهذه المرأة في نحو قوله تعالى في عداد المحرمات «أمهاتكم» و كذا «أمهات نسائكم»» که آن اولی می گوید أمهات شما بر شما حرام است و دوّمی می گوید أمهات نساتان مادرزنها بر شما حرام هستند، این مادرزنها و آن أمهایی که اینچنینی باشند که از تلقیح درست شده اند این شامل نمی شود، اینها شمول این ادله نسبت به آن مرأهها از قبیل قضیه سالبه به انتفاء موضوع است، اصلاً اینها ام نیستند، آن أمی که این حکم بر آنها بار شده است، اصلاً موضوع شامل این حکم نمی شود و سالبه به انتفاء موضوع است.

س: می توانیم بگوییم عرف نمی تواند بفهمد که این أم است و می توانیم بگوییم واضح ...

ج: نه، حرف این است که اصلاً واضح وضع نکرده است، این لغت در وضع لغت عرب برای مرأه وضع نشده است که شامل اینها هم بشود. پس بنابراین از باب سالبه به انتفاء موضوع است که اصلاً واژه أم به حسب معنای موضوع لهی اش شامل این نمی شود.

«لا أنّ تلك المرأة الأخرى أمّ و العموم قاصر عن شمولها» نه اینکه آن مرأه دیگری که تلقیح به شده است ام است اما شاملش نمی شود، نه این از این باب نیست، اصلاً معنا بالذات شاملش نمی شود. اطلاق برای جایی است که بالذات شاملش می شود اما به تناسب یک حکم و موضوعی و به واسطه یک جهتی می گوئیم اطلاق ندارد. مثلاً وقتی گفت «لا تصلّ ... لا يأكل لحمه» در وبر آن حیوانی که لا يأكل لحمه نماز نخوان، چیزی که لا يأكل لحمه است. این واژه ما لا يأكل لحمه شامل انسان می شود ذاتاً، آدم هم یک حیوانی است که لا يأكل لحمه، اما انصراف دارد نزد عرف، وقتی می گوید «لا يأكل لحمه» اینجا انصراف دارد وبر غیر انسان مقصود است و به تناسب حکم

و موضوع می گوید از این انصراف دارد. یا کلمه حیوان شامل انسان هم می شود، در منطق می گوئیم «الإنسان حیوان ناطق» اما در اصطلاحات رایج واژه حیوان با اینکه حیوان به حسب وضع لغتش شامل انسان می شود انصراف دارد و اطلاق ندارد که انسان را هم شامل بشود، فلذا وقتی به کسی بگویند «أنت حیوان» ناراحت می شود و الا چرا بدش بیاید؟ چون انصراف دارد.

می فرمایند که جهتش این است که «لَا أَنْ تَلِكِ الْمَرْأَةُ الْأُخْرَى أُمَّ (واقعاً به حسب لغت بلکه) و العموم قاصر عن شمولها»

س: ...

ج: بله، یعنی آن مرأه‌ای که نشوء ولد از مائش نشده است.

س: ...

ج: بله ولی نشوء ولد از مائش نشده است.

س: ...

ج: آن أم است.

س: ...

ج: آن أم واقعی است، آنکه حملة الولد و نشوء از ماء خودش ...

س: ...

ج: نه، آن هم شامل نمی شود. مثلاً نطفه او را گرفته اند در یک دستگاهی گذاشته اند، مثل این جوجه کشی هایی که وجود دارد، آن را هم شامل نمی شود چون در ذهن آنها اصلاً چنین چیزی نمی آمده.

س: ...

ج: بله، آنچه که مسلم واژه آن شاملش می شود آن است که حمل ولد می کند من ماء حمل نشوء پیدا کرده است. هر کدام از اینها نباشد، اگر حمل ولد کند و نشوء از ماء او نباشد مثل تلقیح این کلمه أم شاملش نمی شود، اگر نشوء از ماء او باشد اما در شکم او نباشد و در رحم او نباشد و در دستگاه گذاشته باشند این هم أم به او گفته نمی شود، حتی اینجایی که از ماء این است اما در رحم زن دیگری نشوء پیدا کرده است به دو جهت ام گفته نمی شود هم اینکه از ماء او نیست و هم اینکه درست است که از ماء او است اما او در عین حال أم این نیست چون در رحم خودش نبوده است و اینها اصلاً در ذهن واضع لغت عرب در آن زمان نمی آمده، بنابراین فقط أمی که در ذهن او می آمده انسان و خانمی بوده است که ولد در رحم او من مائها باشد، این در ذهنش بوده است و لفظ هم برای همین وضع کرده است و واژه أم را برای همین وضع کرده است بنابراین چون اینطور است وقتی

خدای متعال می‌فرماید «أمّهات نسائکم» این أم اصلاً نمی‌توانید بگویید اطلاق دارد و آن أم‌های آنطوری را هم شامل می‌شود.

«و حکم العرف الفعلی بكون هذه المرأة أمّاً يكون وضعاً جدیداً للفظ» شما بگویید بله حالا آن موقع سرش نمی‌شده است اما امروزه همه به این هم می‌گویند أم، می‌فرماید این وضع جدید است. مثل کلمه خز که در روایات است که «لا تصلّ فی الخز» الان آنجا فقهاء می‌گویند خزی که امروز در لغت عرب به حیواناتی که می‌گویند خز این جدید است، این خزی که در آن زمان‌ها گفته می‌شده به حیوان دیگری گفته می‌شده.

س: ...

ج: این وضع جدیدی است و معنای جدیدی است.

پس این لفظ در حقیقت مثل مشترک لفظی می‌شود که قدما این لفظ أم را برای یک معنایی وضع کرده اند و جدداً یک معنای جدیدی را برای آن وضع کرده اند و أم را برای آن وضع کرده اند، توسعه دادند ولی عبرت در کلام هر شخص این است که آن موضوع له در زمان خودش چه بوده است؟ آن موقعی که این حرف را می‌زده و این واژه را به کار می‌برده به چه معنا بوده است؟ آن موقع که به این معنا نبوده است. پس بنابراین نمی‌توانیم تمسک کنیم.

س: ...

ج: اگر لفظ شاملش می‌شود که نوبت به اصول عملیه نمی‌رسد، دلیل داریم.

س: ...

ج: نه، از زمین تا آسمان اثر دارد، اگر آن روایتی که می‌گوید ولد از أمّش ارث می‌برد، بگوییم ادله ارث شامل این أم‌ها نمی‌شود، آنکه می‌گوید شامل می‌شود و بله باید ارث به آن بدهی و لو تلقیحی بوده است، او می‌گوید ارث می‌برد آن ادله شاملش می‌شود. این می‌خواهد بگوید شاملش نمی‌شود. وقتی شاملش نشد شک می‌کنیم که ارث می‌برد یا نمی‌برد آن وقت به اصول عملیه مراجعه می‌کنیم. پس برای اینکه به اصول عملیه مراجعه کنیم باید این مسأله روشن بشود که آیا ادله‌ای که می‌گوید ولد از أمّش ارث می‌برد این را شامل می‌شود یا نمی‌شود؟ اگر شاملش می‌شود که ارث می‌برد دیگر، به اصل عملی نمی‌توانیم مراجعه کنیم. یا «أمّهات نسائکم» اگر گفته است می‌گوید ازدواج با آنها حرام است، اگر بگوید که شاملش می‌شود ازدواج با آنها حرام است اما اگر بگوییم شاملش نمی‌شود پس ازدواج حلال می‌شود. با مادرزن‌های اینطوری می‌تواند ازدواج کند، پس این بحثی است که خیلی لازم است.

س: ...

ج: می‌آید دیگر، سه بحث داریم، یکی اینکه آیا به اطلاقات و عمومات لفظی می‌شود استدلال کرد برای موضوعات مستحدثه یا نه؟ دوم اینکه آیا به اطلاقات مقامی برای موضوعات مستحدثه می‌توان تمسک کرد یا نه؟ سه، آیا روایاتی داریم که آنها بگویند برای موضوعات مستحدثه به عمومات و اطلاقات می‌توانید تمسک کنید یا نه؟ و این سه بحث، اگر این بحث اخیر هم نبود بحث اول و دوم لازم بود، چرا؟ برای اینکه وقتی شما می‌گویید که اطلاقات و عمومات افراد مستحدثه را می‌گیرد حق ندارید به اصول عملیه مراجعه کنید، می‌گیرد، پس باید احکام را بار کنید، اگر نمی‌گیرد آن وقت می‌توانید به اصول عملیه مراجعه کنید. پس بنابراین این بحث علی‌ای حال بسیار بحث مهمی است که ما باید تنقیح کنیم که ببینیم شامل می‌شود یا شامل نمی‌شود.

پس «و حکم العرف الفعلی بكون هذه المرأة» یعنی این مرأه‌ای که حمل ولد کرده است اما نشوء از ماء خودش نبوده است، این أم است این «یکون وضعاً جدیداً للفظ» و حال اینکه «و العبرة بالعرف المعاصر للخطابات» چون آن مستعمل همان معنایی که الفاظ زمان خودش را دارد می‌گوید نه معنایی که بعداً ممکن است پیدا کند، بنابراین «فلا يُحمل اللفظ على الموضوع له بالموضوع الجديد» حمل نمی‌شود و شامل نمی‌شود آن لفظ موضوع له‌ای که وضع جدید برایش پیدا شده است.

«نعم الوضع الجديد ربما كان بمناسبة الوضع القديم بحيث لو كان العرف القديم حاضراً لوضع اللفظ بإزاء ما وضعه العرف الفعلی لشدة المناسبة بين المعنى القديم و المعنى الفعلی» بله یک نکته‌ای اینجا وجود دارد و آن این است که این وضع جدید معمولاً به تناسب با وضع قدیم است مثل موارد ارتجال نیست همینطوری، یک تناسبی دارد، مثلاً آن موقع فرض کنید کلمه چراغ را برای چه وضع کرده بوده است؟ برای همین که یک سو سوئی مثلاً پی‌دان‌هایی که یک فتیله‌ای می‌گذاشتند و ... نور می‌داده، امروز بیابیم به لامپ هم بگوییم چراغ، به آن هم بگوییم چراغ، این تناسب دارد دیگر، آن چون نورافشانی می‌کند و این هم نورافشانی می‌کند و خیلی تناسب دارند با همدیگر. اما این معنایش این نیست که ... درست است که وضع‌های جدید در اثر تناسب‌ها پیدا شده است به گونه‌ای که اگر آن آدم‌های آن موقع زنده بشوند آنها هم می‌گویند خیلی خوب است ما به همین‌ها هم می‌گوییم چراغ، اما فرض این است که نکردند، قرار ندادند، اینکه اگر بودند قرار می‌دادند معنایش این نیست که قرار دادند، بله یک قضیه تعلیقیه‌ای است که اگر بودند و حالا می‌بودند آنها هم قبول داشتند و همین کار را می‌کردند اما حالا که نیستند و آن موقع نکرده اند، پس آن موقع که این الفاظ در کتاب و سنت آمده است به این معنای جدید نبوده است، وقتی نبوده است شما نمی‌توانید معنا کنید، نمی‌توانید بگویید این الفاظ که روی اینها رفته است شامل اینها هم می‌شوند.

س: ...

ج: ما راهی به مراد جدی به جز الفاظش که نداریم، از الفاظش به مرادش پی می‌بریم.

س: ...

ج: ما نمی‌دانیم، ما که علم غیب نداریم، او این لفظ را به کار برده است که شامل این نمی‌شود، او گفته است «فی الغنم زکات» شاید شتر هم در ذهنش بوده است، ما نمی‌دانیم، بالاخره این لفظی که به کار برده است شاملش نمی‌شود. شما اگر علم غیب دارید خودتان می‌دانید اما ما که دائر مدار الفاظ هستیم و علم غیب نداریم می‌گوییم این لفظی گفته است که شامل این است و مازاد این را هم خبر نداریم. بله یک مواردی را ممکن است بگوییم این لفظ شامل نمی‌شود و الغاء خصوصیت می‌کنیم، مثل اینکه گفته است «إذا أصاب ثوبک دم فاعسله» حتماً ثوب شامل فرض نمی‌شود اما الغاء خصوصیت می‌کند فقیه، می‌گوید از باب مثال گفته است، نمی‌گوید شاملش می‌شود، ثوب به معنای فرش نیست. یا از همین «إذا أصاب ثوبک دم فاعسله» می‌فهمد که اگر به سنگ هم اصابت کرد فاعسله، هیچ کس به سنگ ثوب نمی‌گوید اما این الغاء خصوصیت است یعنی عرف اینجا می‌فهمد که از باب مثال گفته شده است، می‌خواهد بگوید یک شیء، این موارد درست است اما جایی که الغاء خصوصیت نمی‌توانیم بکنیم، شاید در نظر شارع مادر تلقیحی این حکم‌ها را نداشته باشد، ما نمی‌دانیم فلذا نمی‌شود گفت.

«نعم الوضع الجديد ربما يكون بمناسبة الوضع القديم» اینطور نبوده است که همینطور بلا تناسب بیابند توسعه بدهند و برای اینها بگویند، این قبول است به گونه‌ای هم تناسب دارد که «لو كان العرف القديم حاضراً» در این زمان‌های ما، «لوضع اللفظ بإزاء ما وضعه العرف الفعلي» هر آینه وضع می‌کرد این لفظ را به ازاء همان که عرف فعلی دارد برایش وضع می‌کند که این معانی جدید هم باشد. چرا؟ «لشدة المناسبة بين المعنى القديم والمعنى الفعلي، و لكن» این مسأله که اگر بودند اینطور بود و تناسب ایجاد می‌کرد «این هذا من الوضع بالفعل في العرف القديم» که این به درد ما می‌خورد.

خب، این حاصل اشکال با همه پیازداغ‌هایش و توضیحاتش که جا بیافتد حالا، حق اشکال ادا بشود که این اشکال اینطور می‌گوید. حالا ببینیم جواب می‌توانیم بدهیم از این اشکال یا نه؟

«الجواب عن المناقشة الأولى» به نظرم این الأولى اگر از اینجا حذف بشود بهتر است چون ثانیه‌ای اینجا نبوده است که کسی شک بکند، «الجواب عن المناقشة» دو جواب می‌دهند.

«الجواب الأول: إن المصاديق الجديدة ربما كانت متصورة للواضع القديم و لو إجمالاً أو احتمالاً، فوضع اللفظ للجامع، ألا ترى أن عدم وجود بعض الأشياء فعلاً لا يمنعنا من وضع اللفظ لها على تقدير وجودها.»

جواب این است که این مصادیق جدیده یک جاهایی اینطور نیست که بگوییم اصلاً آنها توجه نکردند، نه شاید توجه هم کرده اند، درست است که الان نیست اما شاید یک وقتی پیدا بشود. مثل زمان خود ما، اصلاً الان

در زمان ما مثلاً می‌گوییم همراه، یا هلی کوپتر، فرض کنید چیزهایی که الان داریم می‌بینیم، که این مثلاً الان با چیست؟ موتور محرکش با بنزین و امثال اینها است، واضع هلی کوپتر در ذهنش این است که ممکن است یک روزی یک جوری بشود که بنزین و اینها لازم نباشد بلکه همینطور که حرکت می‌کند از فضا یک ماده محترقه‌ای را ممکن است بگیرد و بدون اینکه بنزین به آن تزریق کنند... الان آیا آن کسی که هلی کوپتر را وضع کرده است آیا یک معنای جامعی را در نظر نگرفته است؟ درست است که در زمان من نیست اما علم دارد پیشرفت می‌کند و شاید به چنین جایی هم برسد. یا اینکه ممکن است به یک جایی برسیم که با اراده امواجی بتواند مغز ما ایجاد بکند که آنها موتور محرک باشد، احتمال دارد که انسان به خیلی چیزها احتیاج نداشته باشد، کما اینکه می‌گویند بعضی از مرتاضین خیلی قوی هند، آنجایی که من خواندم و شنیدم پیرزنی بود و همینطور می‌نشست و به قطار نگاه می‌کرد، به حرکت می‌افتاد. نفس انقدر قوی است که از این نفس یک امواجی که جلوی حرکت قطار را می‌گیرد ... پس بنابراین اینها چیزهایی است که در پیشرفت علم ممکن است اتفاق بیافتد. آیا واقعاً اگرچه در زمان ما نیست اما واضع اینطور نیست که در ذهنش نیاید، آقای حداد عادل که مثلاً الفاضلی را جایگزین می‌کند ... می‌گوید بله حالا هرطور شد ما دیگر به این می‌گوییم هلی کوپتر، یا به این می‌گوییم همراه، حالا و لو اینکه ممکن است این انقدر تصور پیدا کند که نسبت به اینکه الان ما می‌بینیم خیلی تفاوت زمین تا آسمان پیدا کند اما دیگر همراه است چون آن حیثی را که در نظر گرفته است که این همراه است و هر کجا که می‌روی می‌توانی از آن استفاده کنی و همراه است، این حیث را در نظر گرفته است و اسمش را گذاشته است همراه، حالا به هر شکلی که در ذهنش خلجان کند. پس این نمی‌شود گفت که حتماً در ذهن آنها نمی‌آمد.

س: ...

ج: بله، خودش هم آخرش گفته است «هذا الجواب لا يدفع الإشكال كلياً» حالا یک جاهایی ممکن است بگوییم. تا یک حدودی ممکن است بگوییم.

س: ...

ج: نه، آن فرض این بود که اصلاً به ذهنش خطور نمی‌کرد اما این در حقیقت می‌خواهد بگوید همه جا اینطور نیست که به ذهنشان خطور نمی‌کرده است،

یک مواردی ما مطمئن هستیم... مثلاً کلمه ثوب، این کلمه اینطور نیست که در ذهنشان خطور نمی‌کرده است که تصور ناپذیر است، خودشان می‌دانند که ... مثلاً زندگی در پنجاه یا چهل سال پیش لباس‌ها یک جور دیگری بوده است و الان یک جور دیگری شده است، آیا احتمال ندارد که همینطور در تاریخ یک طور دیگری بشود؟ پس اینطور چیزها را که شما بخواهید بگویید هر جدیدی در ذهن آنها نبوده است این درست نیست. یک چیزهایی

یک جاهایی می‌شود گفت در ذهن آنها بوده است پس الفاظ وضع شده است برای آن معنای موسّع که شامل اینها می‌شود، بله یک جاهایی را هم قبول داریم که اصلاً به ذهنشان هم نمی‌رسیده. این را مورد به مورد.

پس اشکال اول اینطور نیست که به طور کلی بن بست ایجاد کند، این فقیه باید توجه بکند یک مواردی یک الفاظی است که می‌شود بگوییم آنها توجه داشته اند، می‌شود اطمینان پیدا کرد که واضح توجه داشته است. «و کلّ ذلک» همانطور که دیروز هم عرض کردم این مشکله حل است که اینجا البته اشاره به آن نشده است و این هم خوب است که اشاره بشود، روی مسلک کسانی که می‌گویند واضح خدای متعال است ...

س: ...

ج: متکلم که خدا و پیغمبر است این لفظ را برای آن معنای واقعی اش استعمال کرده است او که می‌داند.

س: ...

ج: نفهمد، حالا ما که داریم می‌فهمیم.

س: ظهور نبوده است ...

ج: نه، این در آن معنا استعمال کرده است، این مثل یک لفظ مشترکی است که او نفهمیده است معنایش چیست، حالا ما نفهمیدیم، اینطور می‌شود دیگر، مثل اینکه برای مخاطبین به انگلیسی حرف زده است و آنها نفهمیده است حالا انگلیسی هم می‌فهمند، او ترکی گفته است و فارس‌ها نمی‌فهمند یا فارسی گفته است و ترک نمی‌فهمیده، اینکه معنایش این نیست که این ظهور نداشته است.

س: ...

ج: نه، به اندازه حاجت خودشان که می‌فهمند؟ لازم نیست تمام مفاد را که بفهمند، به اندازه حاجت خودشان آن زمان می‌فهمند و حالا هم هرچه بالاتر برود می‌فهمند، اینکه اشکال ندارد، به اندازه حاجت خودشان می‌فهمند.

س: ...

ج: هر کجا نمی‌دانید اشکال درست است اما جواب این است که یک جاهایی می‌شود فهمید پس آنجاها اشکال شما نمی‌آید.

«إنّ المصادیق الجديدة ربما كانت متصورة للواضع القديم و لو إجمالاً أو احتمالاً» و لو به نحو اجمال و احتمال در ذهنش می‌آمده که بالاخره ممکن است یک چیزهایی باشد، یعنی صورت اجمالی و ... «فوضع اللفظ للجامع» چون در ذهنش می‌آمده و لو اجمالاً که حالا آن جورهای دیگری هم ممکن است بشود و لو به این عنوان، یک صورت‌های دیگری هم ممکن است بشود. مثل از وضع عامل موضوع له خاص نمی‌گویند که موضوع

له خاص که نمی‌تواند تک تک آنها را تصور کند، به یک عنوان جامعی توجه می‌کند، مثلاً مفرد مذکر مشاراً الیه به این عنوان توجه می‌کند به همه مفردهای مذکر مشار الیه که در طول تاریخ ممکن است پیدا بشود و کلمه هذا را بر آن وضع می‌کند، فلذا می‌گوییم هذا موضع لهش خاص است، وضع‌ها موضوع لهش خاص است.

می‌فرماید که «فوضع اللفظ للجامع» یعنی جامع بین همه این مصادیق «ألا ترى أن عدم وجود بعض الأشياء فعلا (در زمان ما) لا یمنعنا (ما را منع نمی‌کند) من وضع اللفظ لها علی تقدیر وجودها» برای اینکه ما برای آن اشیا وضع لفظ بکنیم بر فرض اینکه وجود پیدا بکند. «و بعبارة أخرى: لا ملازمة بین حدثة الموضوع و بین عدم تصوّره من ناحية الواضع» هیچ ملازمه عقلی عرفی و واقعی وجود ندارد بین نوپیدا بودن یک موضوعی و بین تصوّر نشدنش از ناحیه واضع، نه ممکن است این نوپیدا است اما تصوّر می‌شده، و خیلی چیزها را می‌شود فهمید که آنها تصور می‌کردند چون اشباه و انظارش در زمان خودشان بوده است، مثل لباس که مثال زدیم، خودش دارد می‌بیند بیست سال پیش با زمان او چقدر فرق کرده است می‌گوید بعداً هم ممکن است این فرق‌ها را بکند، فلذا عمومه را اگر وضع می‌کند برای آن چیزی که در زمان خودش مثلاً پنج تا چین داشته باشد وضع نمی‌کند، حالا ده تا باشد، حالا ممکن است یک زمانی ۱۵ تا بشود، در ذهنش و لو اینکه اینک رایج این است اما اینطور نبوده است که در ذهنش نیاید. «و بین عدم تصوّره من ناحية الواضع، فقد یكون الموضوع جدیداً و مع ذلك کان متصوّراً عند الواضع القديم» بله این جوابی که ما می‌دهیم قبول داریم همه مشکل را حل نمی‌کند «نعم هذا الجواب لا یدفع الإشکال کلیاً» این جواب اول.

جواب دوم هم یک جواب حسابی تر همان جواب دوم است که اینجا داده می‌شود که حالا بنزین تمام شد.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين.